

مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران

عباس کاظمی
مجله: آج حسینی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران

دکتر عباس کاظمی و محبوبه حاج حسینی

ناشر: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

طرح جلد: سعید زاشکانی

پا دیو: زال: نسیم

چاپ اول: بهار ۱۳۹۵

را: ۲۰۰

قیمت: ۳۱۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۶-۱۹۶-۳

نشانی: تهران، خیابان ولیعصر، خیابان شهید مومن نژاد (گلستان یکم)، شماره ۱۲۴، تلفن: ۲۲۵۷۰۷۷۷

سایت: www.iscs.ac.ir

پست الکترونیکی: info@isc.ac.ir

کلیه آثار منتشره این پژوهشکده در جهت گسترش فضای آزاد علمی و نظر شخصی نویسندگان محترم آن است و لزوماً مورد تأیید پژوهشکده نیست.

سرشناسه: وریج کاظمی، عباس، ۱۳۵۱ -

مشخصات نشر: تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۵.

مشخصات ظاهری: ۲۵۸ ص: جدول، نمودار؛ ۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.

شابک: 978-600-6996-49-3

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: پژوهش های فرهنگی -- ایران

موضوع: فرهنگ -- بررسی و شناخت

شناسه افزوده: حاج حسینی، محبوبه

شناسه افزوده: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی

رده بندی گنگره: ۱۳۹۵ عم ۴/۳۰۴ HM۶۲۳

رده بندی دیویی: ۳۰۶/۰۷۱

شماره کتابشناسی ملی: ۴۱۹۱۳۹۶

دیباچه پژوهشکده

از ابتدای تأسیس دولت مدرن در ایران، فرهنگ موضوع توجه دولت‌ها بوده است و سپس دانشگاه‌ها ایجاد رشته‌های علوم انسانی به نحوی مطالعه فرهنگ را در کانون بحث خود قرار دادند؛ اما پس از انقلاب اسلامی بود که فرهنگ جایگاهی ویژه یافت و سیاست‌ها، فرهنگ را رأس سیاست‌های دولت‌ها قرار گرفت. تأسیس مراکز پژوهشی در باب فرهنگ از همین امر ای انقلاب صورت گرفت و کمی بعد دانشگاه‌ها در ایران دروس و رشته‌های فرهنگ‌شناسی را به شکل علمی وارد کردند. با این همه، اینها تنها جریانات کلی مطالعه فرهنگ در ایران پس از انقلاب بود و با تأسیس رشته‌های مطالعات فرهنگی، مطالعه فرهنگ رنگ و بویی متفاوت یافت، به خصوص اینکه جامعه پس از جنگ، به لحاظ فرهنگی تنوع و رنگ و بویی پرشتایی را تجربه می‌کرد و نیازمند حوزه‌ای جدید بود تا این تغییرات را مطالعه کند و تحلیلی جدید از آنچه در ایران در حال وقوع است ارائه دهد.

مطالعات فرهنگی در دانشگاه‌های ایران که اینک به میانه دهه دوم خود نزدیک می‌شود، نیازمند مطالعه‌ای است تا روندهای شکل گرفته درون خود را مطالعه کند. کتاب حاضر را پژوهشگرانی نوشته‌اند که خود در طول این سال‌ها در کیر جریان تکوین مطالعات فرهنگی در دانشگاه بوده‌اند و این را می‌توان نقطه قوت کتاب لحاظ کرد. از سوی دیگر، نویسندگان کتاب، با بسیاری از فارغ‌التحصیلان مطالعات فرهنگی و استادان در ارتباط نزدیک بودند و به‌خوبی توانسته‌اند از فضای درونی آنچه مطالعات فرهنگی دانشگاهی نام گرفته است تصویری جامع ارائه دهند.

شش / مطالعات فرهنگی دانشگاهی در ایران

کتاب می‌تواند غیر از دانشجویان و استادان مطالعات فرهنگی در ایران مورد توجه سایر اصحاب علوم اجتماعی نیز قرار گیرد؛ چون چنین حوزه‌ای به‌عنوان میدانی بین‌رشته‌ای همیشه تعاملات عمیقی با سایر حوزه‌ها داشته است و درواقع، داستان زندگی مطالعات فرهنگی دانشگاهی، با سایر حوزه‌هایی مانند انسان‌شناسی، جامعه‌شناسی و مطالعات زنان و ... قرابت و مشابهت زیادی خواهد داشت.

امیدواریم، کتاب پیش رو بتواند بخشی از مشکلات، روندهای موجود و تصویر این حوزه را نشان داده باشد و مورد استقبال پژوهشگران اجتماعی فرهنگی در ایران قرار گیرد.

پیشگفتار

در کنفرانس دوازدهمین مطالعه فرهنگی که در سال ۲۰۰۶ (۱۳۸۵)، در استانبول برگزار شد برای اولین بار به همراه دیگر سمتهای پدیده مطالعات فرهنگی در ایران را ذیل یک پند معرفی کردیم. برای آن زمان مطالعات فرهنگی سالهای آغازین خود را در دانشگاههای ایران می گذرانید. اکنون پس از قریب به ده سال، ما در این کتاب تاریخ مطالعات فرهنگی دانشگاهی در دهه هشتاد را در ایران بازخوانی می کنیم. پیشنهاد تحقیقی با عنوان مطالعات فرهنگی و چالش های آن در ایران را در سال ۱۳۸۹ به پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و در همان سال مورد تصویب قرار گرفت اما به دلایل مختلفی به تعویق افتاد تا زمانی که بودن زمان تحقیق پیامدهای مثبتی هم در پی داشت؛ از جمله آنکه موجب شد حجم بیشتری از مطالب و تحقیقات دیده شود و دیگر اینکه با فاصله گیری از دهه هشتاد و نود ساد داوری معقولانه تری نسبت به فعالیت های خودمان در آن دهه داشته باشیم. مرزهای تحقیق از دو جهت محدود شده است: اول اینکه به پایان نامه های دانشجویان و مقالات پژوهشی تا سال ۱۳۹۰ معطوف شده است؛ و دوم اینکه، خوانش مطالعات فرهنگی در ایران را محدود به گروه های مطالعات فرهنگی در دانشگاه ها کرده است.

افراد بسیاری ما را مدیون زحمات خود کرده‌اند؛ مانند همیشه محمد رضایی نقش معنوی و علمی زیادی در جهت‌گیری کتاب داشته‌اند. از دوستان و استادان خوبمان تقی آزاد ارمکی، یوسف ابادری و نعمت‌الله فاضلی که همواره در پیشبرد کارهای فکری به ما انرژی داده‌اند سپاسگزاریم. محمود شهابی و رضا صمیم به خاطر نکات برده‌ش برای اصلاح کتاب نقش مهمی داشته‌اند. به‌رنگ صدیقی کل کتاب را پس از انتشار خواند و خطاهای آن را گوشزد کرد و هادی آقاجان‌زاده کتاب را از لحاظ نگارشی بازبینی کرد. امیدوارم با اصلاحاتی که مجدد بر کتاب انجام شد، اکنون متنی که بهتر در اختیار مخاطبان قرار گرفته باشد، از مهدی سمتی برای در اختیار گذاشتن متنی خود به‌عنوان مقدمه کتاب سپاسگزارم. همچنین از همکاران خوب من در پژوهشکده مطالعات فرهنگی و مجموعه ریاست که حمایت مالی و معنوی این کتاب را بر عهده داشتند ممنونم. آقای احمد ملکوتی و خانم جوادی‌نیا نقش مهمی در تسهیل و سرعت بخشیدن به فرایند چاپ و مالی کار داشتند. به‌خصوص اینکه آقای ملکوتی کار ویرایش فنی کتاب را نیز با دقت به انجام رسانده‌اند.

عباس کاظمی

فهرست

۱۰	مقدمه نام‌ها
	باب امکان‌پذیری مطالعات فرهنگی ایرانی
	فصل ۱. مقدمه‌ای بر مطالعات فرهنگی در ایران
۱۸	مناقشات مفهومی و روشی برای مطالعات فرهنگی ایرانی
۲۲	پرسش از «ایران» در مطالعات فرهنگی ایرانی
۳۴	مطالعات فرهنگی در ایران چه جایگاهی شده است؟
۴۱	مطالعات فرهنگی دانشگاهی
۴۶	شکل‌های مطالعات فرهنگی در ایران
۴۶	مطالعات بازنمایی
۴۷	مطالعات خوانش
۴۷	مطالعات میدانی و اتنوگرافی
۴۸	مطالعات سیاست‌گذاری
۴۹	روش‌شناسی کتاب
	فصل ۲. بازنمایی مطالعات بازنمایی در ایران
۵۵	مطالعات بازنمایی
۵۹	کمیت مطالعات بازنمایی
۵۹	الف. میدان‌های مطالعه
۶۰	موضوعات بازنمایی
۶۳	از کیفیت بازنمایی تا کیفیت مطالعات بازنمایی
۶۷	نتایج تحقیقات مطالعات بازنمایی
۷۱	بحث و نتیجه‌گیری

فصل ۳. ایدئولوژی مقاومت، مخاطب فعال و مطالعات خوانش در ایران

از تحلیل مخاطب تا مطالعات خوانش: پیشینه مطالعات خوانش در ایران	۸۰
تحقیقات دانشگاهی و مطالعات خوانش در ایران	۸۴
کدام مخاطبان و قرائت کنندگان؟	۸۶
روش‌شناسی در مطالعات خوانش	۸۹
اشکال متعدد خوانش در ایران	۹۱
۱. مخاطبان منفعل و سلطه‌پذیر	۹۱
ب. مخاطبان مباحثه‌گر	۹۲
ج. «غایب» از سوزده مقاومت	۹۳
د. مخاطبان دست‌نخورده	۹۵
بحث و نتیجه‌گیری	۹۷

فصل ۴. مطالعات میدانی: سوزده‌های مقاومت در بین طبقه متوسط تهرانی

موضوعات تحقیق و فرایند نام‌گذاری	۱۰۴
تامل در باب روش	۱۱۰
یافته‌های مطالعات میدانی	۱۱۵
الف. مقاومت و ابداع در کردار کنشگران	۱۱۸
ب. هویت یابی	۱۲۰
ج. لذت‌طلبی	۱۲۱
د. ترکیبی	۱۲۲
نتیجه‌گیری	۱۲۳

فصل ۵. مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران

سیاست‌گذاری فرهنگی در مقام بدیل سیاست فرهنگی	۱۳۰
حکومت‌مندی؛ ایده محوری سیاست‌گذاری فرهنگی	۱۳۴
سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران	۱۳۹
نقد فرهنگ و مدیریتی کردن مقوله فرهنگ	۱۴۰
نقد سیاست‌های فرهنگی دولت از زاویه برنامه‌ریزی فرهنگی	۱۴۴
پیوست فرهنگی و ارزیابی سیاست‌گذاری‌های فرهنگی	۱۴۸

سیاست‌گذاری و مطالعات فرهنگی.....	۱۵۱
حوزه‌های مطالعات سیاست‌گذاری فرهنگی در ایران.....	۱۵۳
الف. سیاست‌گذاری فرهنگی شهر.....	۱۵۳
ب. سیاست‌گذاری فرهنگی آموزش عالی.....	۱۵۴
ج. سیاست‌گذاری فرهنگی جنسیت و پوشش.....	۱۵۶
د. سیاست‌گذاری فرهنگی رسانه.....	۱۵۸
نتیجه‌گیری.....	۱۶۰
فصل ۶. چالش‌های کار مطالعات فرهنگی در ایران و افق‌های پیش رو	
چرا جوهر بر سر منازعه.....	۱۶۷
کارکردهای انتقادی مطالعات فرهنگی در ایران.....	۱۷۳
الف. مطالعات فرهنگی به مثابه شیوه‌ای از زیستن و بودن.....	۱۷۳
ب. واکنشی علیه نگرانی‌های مدرنیته.....	۱۷۵
ج. واکنشی علیه علوم انسانی.....	۱۷۶
تجربه زیستن ذیل رشته مطالعات فرهنگی.....	۱۷۹
چالش‌ها و غفلت‌های مطالعات فرهنگی در ایران.....	۱۸۵
ابهام در چیستی مطالعات فرهنگی.....	۱۸۵
ناپایداری و ساخت ناپایداری در مطالعات فرهنگی.....	۱۸۹
طبقه متوسط محوری، خوب یا بد.....	۱۹۲
غفلت از حاشیه‌های اقتصادی.....	۱۹۴
پایان‌نامه‌محوری مطالعات فرهنگی ایرانی.....	۱۹۷
استعمار نظریات فرهنگی غرب.....	۲۰۰
غیر تاریخی بودن مطالعات فرهنگی ایرانی.....	۲۰۳
غفلت از بحث‌های منطقه‌ای و کشورهای پیرامونی و مطالعه تطبیقی.....	۲۰۴
نادیده گرفتن دین به عنوان منبع مهم در ثبات یا تغییرات در جامعه.....	۲۰۵
زبان ابتر مطالعات فرهنگی ایرانی.....	۲۰۶
مطالعات فرهنگی اپوزیسیون.....	۲۰۷
فقدان بازار کار و آینده شغلی.....	۲۱۰

۲۱۲	 برون رفت‌ها
۲۱۲	 بازنگری در سرفصل‌ها و برنامه‌های درسی
۲۱۴	 خروج از دایره مطالعات متنی
۲۱۶	 دولت، حوزه عمومی و مفید سازی مطالعات فرهنگی
۲۱۸	 مطالعات فرهنگی به کجا می‌رود؟
۲۲۱	 نتیجه‌گیری: مطالعات فرهنگی بدون مطالعات فرهنگی
۲۲۳	 نتیجه‌گیری
۲۲۹	 منابع و مآخذ
۲۵۷	 نمایه

مقدمه: آمازی در باب امکان‌پذیری مطالعات فرهنگی ایرانی^۱

در این نوشته، ابتدا فاسیدی چنانچه اجماع به مطالعات فرهنگی در تجربه انگلو-آمریکن به دست می‌دهم که برخاسته از تجربیات فرد من و همچنین نوشته‌های شخصیت‌های مؤثر در مطالعات فرهنگی است. پس از آن، ارائه مباحثی درباره برداشت و ادراک خود از مجموعه کارهایی در ایران خواهم پرداخت. در ارتباط با مطالعات فرهنگی‌اند. در نهایت، شرح و تفسیر خود را با پیشنهادهایی ناظر بر آینده‌های احتمالی ممکن میان کردار مطالعات فرهنگی در فضای انگلو-آمریکن و امکان‌پذیری یک مطالعات فرهنگی ایرانی به پایان خواهم رساند.

شاید این ایده خوبی باشد که ابتدا به اختصار با روایتی از رابرت رابینسون، چگونگی اضافه شدن مطالعات فرهنگی به قلمرو علایق خود آغاز کنم. یک پیشینه را به تحصیل ارتباطات در آمریکا رهنمون شد؛ پرسشی که در آن زمان ساده نبود: امپریالیسم فرهنگی چیست؟ به نظرم چنین رسید که مناسب‌ترین قلمرو مطالعاتی جهت پاسخ به این پرسش، «ارتباطات بین‌المللی»^۲ است. کوشش‌ها به منظور پاسخ

۱. متن اصلی به زبان انگلیسی نوشته شده و هادی آقاجان‌زاده آن را به فارسی برگردانده است.

به این پرسش، بر نقطه آغاز مطالعات من و نیز چگونگی مواجهه‌ام با مطالعات فرهنگی مؤثر بود.

نخستین بار در کلاسی که توماس لیندلاف استاد دوره کارشناسی من، به تدریس راجع به تلویزیون و نقد می‌پرداخت با برخی مباحث و اندیشه‌ها که به پایه‌های مطالعات فرهنگی شکل داده بودند، آشنا شدم. ما مقالاتی را می‌خواندیم که توسط استوارت هال و دیگران نوشته شده بودند. مسائلی که در این مباحث با آنها سر و کار داشتیم شامل سانسارگرایی، نظریه فرهنگی و تحلیل متنی بودند. آن کلاس مجالی برای پرسش‌های من نبود، چراکه به آن دست پرسش‌هایی پاسخ می‌گفت که آموخته‌های من در روزهای کمی پژوهش در ارتباطات، قادر به پاسخگویی به آنها نبود. به عنوان دانش‌آموز، چنین می‌پنداشتم که همه تحقیقات به لحاظ روشی به صورت کمی انجام می‌شوند.

تمایل ارتباطات بین‌المللی، و به‌ویژه امپریالیسم فرهنگی ذیل بحث وجود شکاف‌های ساختاری در میزان دسترسی‌پذیری و تأثیرگذاری ابزارهای جهانی ارتباطات بود. این پرسش برای دانشجویی که از کشور در حال توسعه آمده و در کودکی بیشتر به مصرف اشکال فرهنگی و رسانه‌ای اروپایی و آمریکایی پرداخته بود، به لحاظ فرهنگی مرتبط‌ترین پرسشی به نظر می‌آمد که بایستی پاسخی دریافت؛ پاسخی با در نظر گرفتن پیشینه و تجرب من. تأکید بر شکاف‌های ساختاری، مرا در دوره کارشناسی ارشد، به‌جانب بحث اقتصاد سیاسی در ارتباطات بین‌المللی راهنما کرد. با وجود این، دریافت که اقتصاد سیاسی تنها تا همین حد می‌تواند در پاسخ به پرسش‌های من پیش بیاید. پرسش‌هایی راجع به زیبایی‌شناسی، تحلیل‌های متنی، دریافت (صورت‌های خوانش)، و موضوعات مشابه وجود داشت که این موضوعات، نیازمند بهره‌گیری از نظریه و نقد فرهنگی بودند.

این پرسش‌ها مرا به تعلیمات دوره دکتری هدایت کردند و آنجا بود که توانستم با

تأملاتی در باب امکان‌پذیری مطالعات فرهنگی ایرانی / ۳

برنامه‌ای میان‌رشته‌ای پیوند یابم که از منابع ارتباطات، فلسفه، روانکاوی، جامعه‌شناسی و مطالعات ادبی بهره می‌گرفت. تحصیلاتم در دوره دکتری را در سال ۱۹۹۱ آغاز کردم. در طی دهه ۱۹۹۰ بود که مطالعات فرهنگی نخستین موج نهادی‌شدن خود را از سر گذراند. اولین گردهمایی عمده در باب مطالعات فرهنگی، یا حضور استوارت هال و دیگر چهره‌های مهم در مطالعات فرهنگی که منجر به قرار گرفتن مطالعات فرهنگی در نمودار آکادمیک شد، سال ۱۹۹۰ در دانشگاه ایلینوی برگزار شد.

مقصود من از این روایت، معرفی خود یا بازگویی داستان خویش نیست، بلکه هدف نشان دادن آن است که تجربه من، متعلق به زمینه وسیع‌تری است که مطالعات فرهنگی بر بستر آن در جهت ظهور یافت؛ نخست، آن فضای آکادمیکی که در آمریکا به استقبال مطالعات فرهنگی برپا نیایی رفت و آن را در آغوش کشید، رشته ارتباطات بود. دوم، فراوانی و گوناگونی نظری و روش‌شناختی در ارتباطات که نشأت گرفته از ریشه‌های میان‌رشته‌ای ارتباطات بود. - و خود را در جابه‌جایی علائقم از پژوهش کمی به اقتصاد سیاسی، پژوهش‌های کیفی مطالعات فرهنگی بازتابانده بود- در شکل‌بخشیدن به التقاط‌گرایی نظری و روش‌شناسی مطالعات فرهنگی سهیم بود.

با این حال، بایستی متذکر شد این خط سیری که پیگیری کردم، تنها یکی از شیوه‌های حرکت به جانب مطالعات فرهنگی است. دیگر شیوه‌ها هم سیره و تجارب سازنده متفاوتی را جهت کشف یا حصول مطالعات فرهنگی اختیار کردند. رجوع به این تنوع و گستردگی در معابر دسترسی به مطالعات فرهنگی، به‌ویژه در پرتو مرئیات، نهادی‌شدن و رواج مطالعات فرهنگی در سطوح ملی و جهانی، حکایت از مسئله‌بودگی تعریف مطالعات فرهنگی دارد.

مسئله تعریف مطالعات فرهنگی، از سویی مطالبه‌ای بود که توسط منتقدین مطالعات فرهنگی (جهت توجیه آنچه انجام می‌دادند)، ابراز می‌شد و از سوی دیگر

نیازی بود برای فعالان مطالعات فرهنگی تا در مواجهه با بیم از کف دادن ویژگی‌های خاص مطالعات فرهنگی و از دست رفتن تمایزهای آن با سایر شاخه‌های «نظریه فرهنگی» به‌طور کلی؛ و نیز عرصه موسع‌تر «نظریه‌ی انتقادی»، به ارائه تعریفی از مطالعات فرهنگی بپردازند. تلاش‌ها به‌منظور ارائه تعریفی از مطالعات فرهنگی را، باید بدان کوشش‌هایی جهت به کنترل درآوردن محدوده‌ها یا کردارهای مطالعات فرهنگی دانست؛ بلکه چنین کوشش‌هایی را بایستی به‌منزله دفاع از پروژه‌ای ارزنده در نظر آورد. در مقام کردار فکری انتقادی خاص، ارزش حراست و پاسداری دارد. معضلی که پیش از تعریف مطالعات فرهنگی به همراه دارد، تحدید و انسداد پروژه‌ای است که هم‌پای آن درآید. آنچه وجه ممیزه مطالعات فرهنگی به حساب می‌آید، گشودگی^۱ آن است؛ گشودگی که مولودی بی‌ابهام نیست، بلکه معنایی استراتژیک دارد؛ گشودگی‌ای استراتژیک بدین اندازه که «ضمانتی در کار نیست».

در پی کامیابی‌های جهانی و ملی، مطالعات فرهنگی، خروارها قلم‌فرسایی راجع به مطالعات فرهنگی، مطالعات فرهنگی از منظرگاه‌ها و موقعیت‌های مختلف امکان‌پذیر است. باین‌حال یک شیوه سودمند برای تعریف و چنین ویژگی‌های مطالعات فرهنگی، توجه کردن به آن دسته از ویژگی‌های آن است که به‌عنوان کردار و چه به‌عنوان پروژه- تنها در فرمایشون‌های نظری و نهادی خاص زمینه‌مند می‌توانند وجود داشته باشند. در وهله نخست، مطالعات فرهنگی طرفدار نیستی مداخله‌گرانه^۲ است؛ بدین معنا که در پی فهم روابط قدرت در زمینه‌های خاص است؛ بلکه بتواند زمینه و روابط قدرتی را که در صدد تبیین‌شان است، تغییر دهد. مداخله‌گرایی مطالعات فرهنگی، بخشی از تبار مارکسیستی آن به حساب می‌آید. پیش‌فرض بر این است که جامعه بر اساس محورهای مختلفی همچون: طبقه، جنسیت و نسل، چند شاخه شده است. بدان معنا؛ مطالعات فرهنگی سراپا سیاسی است.

1. Openness

2. Interventionist

مطالعات فرهنگی، می‌کوشد آن گونه که روال معمول جهت‌گیری‌ای مداخله‌گرانه باشد، به سیاسی کردن نظریه‌ها و نظریه‌پردازانه کردن سیاست بپردازد. علاقه مطالعات فرهنگی به نظریه، علاقه‌ای استراتژیک است، بدین معنا که علاقه‌ای نیست که به‌طور محض به خودِ نظریه گره‌خورده باشد، بلکه این علاقه معطوف به تولید «دانش سودمند»^۱ یا «روشنفکران ارگانیک» است. استوارت هال نسبتی این چنین با نظریه را به «حراف از نظریه»^۲ توصیف کرده است؛ یعنی پرداختن به سطوح مختلفی از امر «زاعی، هم‌زمان با پیگیری مصرانه و متعهدانه امر انضمامی در بزنگاه‌های تاریخی و فمینیستی اجتماعی. در نزد هال، نظریه صرفاً توجهی صوری و ظاهری به ابزارهای فمینیستی نیست؛ بلکه کرداری آزمودنی برای بازترسیم و توصیف دقیق زمینه است؛ فرایندی که ممکن است در طی آن، نظریه مورد بازبینی و جرح و تعدیل واقع شود. هال معتقد است که تنها نظریه آوزشمند، نظریه‌ای است که امکان مقاومت به فرد بدهد و نه آن نظریه‌ای که بواسطه آن می‌توان به «فصاحت و بلاغتی بی‌حدوحصر»^۳ سخن گفت. اینجاست که رابطه نظریه با مداخله‌گری به‌عنوان کرداری خاص، پرسش شناخت‌شناسانه‌ای را که مطرح است، خصلتی سیاسی و تاریخی می‌بخشد.

خصیصه‌ای که کردار مطالعات فرهنگی را از سایر پروژه‌های مفاد‌ساز متمایز می‌سازد، چیزی است که لارنس گروسبرگ از آن به «زمینه‌گرایی رادیکال»^۴ یاد کرده و از مطالعات فرهنگی به‌عنوان «رشته زمینه‌مندی»^۵ سخن به میان آورده است. درواقع، آنچه یک پروژه‌ی موفق مطالعات فرهنگی انجام می‌دهد؛ نه نشان دادن آنچه

-
1. Useful knowledge
 2. Detour through theory
 3. Conjunctures
 4. Profound fluency
 5. Radical contextualism
 6. Discipline of contextuality

در زمینه موجود است، بلکه ترسیم و نگاشت زمینه است؛ شناخت عاداتی مألوف که مستلزم سازمان‌دهی نظری و تاریخی مجدد زمینه آن عادت یا کردار است. به‌عنوان الگوی مهم زمینه‌گرایی رادیکال در سنت مطالعات فرهنگی، می‌توانیم به مطالعه کلاسیک اداره کردن بحران: قاپ‌زنی، دولت، قانون و نظم^۱ (۱۹۷۹)، استناد کنیم. در این پژوهش، نیت اولیه، مطالعه یک پدیده تجربی (قاپ‌زنی خیابانی)، است. مؤلفان به این پدیده نه به‌عنوان جرم و بزه خیابانی، بلکه به‌عنوان پدیده‌ای اجتماعی - و به بیانی دیگر، کربری اجتماعی - علاقه‌مند شدند. پرسش این بود که چرا در آن برهه تاریخی خاص بایستی چنین پدیده‌ای به‌عنوان جنایت و جنحه مردمان سیاه علیه سفیدها رویت شود؟ این^۲ بود که پیوندها و مناسبات مشترک میان نهادهای رسانه‌ای، کردارها و عادات مرسوم، متون نهادهای دولتی نظارت اجتماعی و نیز گفتمان‌ها و شیوه‌های مختلفی که آن^۳ به واسطه‌شان مشغول ایجاد وضعیتی پیشامدی و بالقوه امکان‌پذیر برای پدیده موردنظر بودند، شرح و تفسیر قرار گرفت. به‌عبارت دیگر، زمینه از مجموعه عناصر و اجزایی شکل می‌یابد که در فراماسیون اجتماعی، دارای نقش‌های متعین و سازنده‌اند. به‌علاوه، زمینه^۴ دارای این امکان را برای پژوهشگر فراهم می‌آورد که موفق به تعیین یک هم‌آیندی تاریخی بود؛ فراماسیونی اجتماعی به‌مثابه واحدی که به نحوی پیچیده مفصل‌بندی شده است (تکات، اما نه از آن دست کلیت‌های ارگانیک)، با نگرستن از این چشم‌انداز است که روشن می‌شود چرا تحلیل، قادر به پیش‌بینی ظهور «پوپولیسم اقتدارگرا»^۵ی تاجریسم بود نه «عرصه سیاست بریتانیا در دهه‌ی ۱۹۸۰ سلطه یافت. این، پروژه‌ای موفق در زمینه «کار مطالعات فرهنگی کردن»^۶ بود، بدان سان که موفق به تعیین وضعیت زمینه و ترسیم

1. Policing the crisis: mugging, the state, and law and order

2. Authoritarian populism

3. Doing cultural studies

و باز نمود هم‌آیندی تاریخی‌ای شود که به‌نوعی پیش‌بینی ظهور تاج‌رسم بود. زمینه‌گرایی رادیکال، آثار و نتایجی با خود به همراه دارد که بایستی متذکر شد. این آثار و نتایج شامل: ضد تقلیل‌گرایی، ضد ذات‌گرایی و رخداد پذیری است. ضد تقلیل‌گرایی، به معنای امتناع از تقلیل فرهنگ به اقتصاد و اقتصاد به فرهنگ؛ و نیز تصدیق این نکته است که پیشاپیش تحلیل، هیچ واقعیتی یا رویه‌ی مادی یگانه‌ای نمی‌تواند به مثابه علت یا اثر آن دیگری، مفروض گرفته شود. ضد ذات‌گرایی بدین معناست که مطالعات فرهنگی از باور به اینکه هویت‌ها ذاتی و باطنی هستند و نیز از پذیرش این تناظر و روابط، الزامی و گریزناپذیرند، استنکاف می‌ورزد. برای مثال، طبقه کارگر دارای خویش و روابط ذاتی و باطنی‌ای نیست که در سراسر تاریخ و جملگی زمینه‌ها، ثابت و بی‌تغییر بماند. به‌هرروی، در هر دوره خاصی بر طبقه کارگر روابط خاصی حاکم است؛ اما مسأله اینجاست که این روابط، محصول ترتیبات و مناسبات خاصی‌اند که، باعث ساختن یا مفصل‌زدایی آن شده‌اند. این روابط ناگزیر از بودن به این شیوه خاص نیستند، بلکه، به‌تجری بسیار بیشامدی ساخته شده‌اند. به بیان دیگر، ضد ذات‌گرایی و ضد تقلیل‌گرایی؛ «رخداد پذیری رادیکال» را به معادله یادشده وارد می‌کنند. هنگامی که می‌گوییم روابط ذاتی و باطنی و ذاتی نبوده است، بدین معناست که آن روابط، در یک برهه خاص به شیوه‌ای مشخص ساخته یا مفصل‌بندی شده‌اند. رونالد ریگان، دیگر پوپولیست متفلسف که می‌توانست طبقه‌ی کارگری را که به‌طور سنتی به حزب دموکرات رأی می‌دادند قائل به خرد و خردمندی جمهوری خواه رأی دهند. هیچ هویت ذاتی یا باطنی‌ای وجود نداشت که هر یک از این احزاب به تملک خود درآورد. ریگان توانست آن روابط و مناسبات را مفصل‌زدایی و بازمفصل‌بندی کند.

مطالعات فرهنگی بدون استفاده از راه و رسم روش‌شناختی مفصل‌بندی، به عرضه‌الگویی از فرم‌اسیون اجتماعی که ضد تقلیل‌گرایی و ضد ذات‌گرایی باشد، قادر نمی‌شد. مفصل‌بندی را نمی‌توان صرفاً نوعی ایجاد نسبت، برقراری پیوند و خلق مناسباتی، در رابطه با یکدیگر در نظر آورد. مطالعات فرهنگی به لحاظ نظری، راهبری، شناخت‌شناسانه و سیاسی، رویه مفصل‌بندی را به کار می‌گیرد. بدین معنا، می‌توان چنین گفت که مطالعات فرهنگی، مفصل‌بندی را جهت توضیح و آشکارسازی نسبت‌ها و رست‌های به واحدی موقتی (و به بیان دیگر توافق و استقراری موقتی)، بکار می‌برد که این واحد موقت، به عنوان یک هم‌آیندی شناخته می‌شود. یک هم‌آیندی در واقع، مفصل‌بندی و ضادیت، نیروهاست. هم‌آیندی‌گرایی به معنای در نظر گرفتن و توضیح دادن پیچیدگی در باز، کم‌بندی نیروهایی است که برای یک دوره زمانی مشخص کنار یکدیگر قرار می‌گیرد تا فرم‌اسیونی اجتماعی را به وجود آورند. این فرم‌اسیون اجتماعی پابرجای ماندن آن برهه‌ای که از آن فرم‌اسیون اجتماعی مفصل‌زدایی شده و بار دیگر نیروها مفصل‌بندی شوند.

در طی گشت و گذار در کتاب‌فروشی‌ای در تهران نخستین بار متوجه مطالعات فرهنگی در ایران شدم. در آنجا، نسخه‌ای ترجمه شده از مجموعه‌ای ویراسته سایمون دورینگ با عنوان *مطالعات فرهنگی: مجموعه مقالات ترجمه نیکو ملک‌محمدی و شهریار وقفی‌پور*، مشاهده کردم که اوایل دهه ۱۳۸۰ به چاپ رسیده است. همچنین متوجه شدم برخی از متون مطالعات فرهنگی در مجله‌ای در ایران با عنوان «رغنون ترجمه و منتشر شده‌اند. ورود مطالعات فرهنگی به ایران زمانی در ذهن من حالتی جدی به خود گرفت که در سال ۱۳۸۴ طی سفری به تهران، دعوت شدم تا در جلسه دفاع از رساله دکتری عباس وریج کاظمی حضور یابم. آن جلسه دفاعیه، برخی انتظارات و پیش‌بینی‌ها را در ذهن من راجع به برخی از مجادلات در مطالعات فرهنگی و شیوه‌ای که از طریق آن مطالعات فرهنگی در آینده می‌تواند در ایران

پذیرفته‌شده و به کار بسته شود، به وجود آورد. با راه‌اندازی انجمن ایرانی مطالعات فرهنگی و ارتباطات و انتشار فصلنامه مطالعات فرهنگی و ارتباطات می‌توان با خاطری آسوده ادعا کرد که ایده داشتن نسخه‌ای از مطالعات فرهنگی در ایران، ایده‌ای کاملاً پذیرفته‌شده است.

من دورادور توسعه مطالعات فرهنگی و اقبال بدان را و نیز مباحث رشته‌ای و دانشگاهی‌ای را که مطالعات فرهنگی در ایران برانگیخته است، پیگیری کرده‌ام. برمی‌آید از این پیشرفت‌ها و مجادلات برای کسی که در غرب کار کرده و حرفه مطالعات فرهنگی در آمریکای شمالی و بریتانیا پیگیری کرده است، آشنا به نظر می‌رسند. برای مثال، تناسل مطالعات فرهنگی و جامعه‌شناسی، به نحوی موازی در خارج از ایران نیز وجود دارد. بحث و جدل راجع به (ضد)رشته‌ای بودن و نهادی‌سازی مطالعات فرهنگی در ایران، در غرب نیز به انجام رسیده که به مطالعات فرهنگی ارتباطی داشته باشند، مباحث و جدال‌هایی آشنا هستند.

چیزی وجود دارد که بتوان آن را مطالعات فرهنگی ایرانی نامید؟ برای پاسخ به این پرسش، می‌توانیم با تکرار این برهان آغاز کنیم که مطالعات فرهنگی، هرگز قابل تقلیل به یک موقعیت مشخص یا زمینه‌ی ملی نیست؛ بلکه ریشه‌ها و بنیادها متوجه زمینه‌ی بریتانیایی باشند. مدافعین این برهان چنین استدلال می‌کنند که مطالعات فرهنگی پروژه‌ای در حال جریان و به معنای دقیق کلمه، متغیر و گشوده است و می‌تواند در هر جایی که با زمینه‌های متنوع به کار گرفته می‌شود، در مفصل‌بندی‌های جدید و پیش‌تر مشاهده نشده، تداوم یابد. مهم‌تر آنکه، اگر این قضیه را بپذیریم که مطالعات فرهنگی عبارت از مجموعه‌ای از تعهدات است (شامل تعهد به ضد ذات‌گرایی، ضد تقلیل‌گرایی، زمینه‌گرایی رادیکال، هم‌آیندگرایی و مداخله‌گرایی به منزله کرداری سیاسی)؛ بنابراین تحقق یک مطالعات فرهنگی ایرانی امکانی بالقوه است، بدون توجه به اینکه کسی از داشتن برجسب مطالعات فرهنگی استقبال می‌کند

یا خیر، برای تعیین اینکه چه چیزی مطالعات فرهنگی به شمار می‌آید، خصایصی وجود دارند. به اختصار، حضور یا غیاب این تعهدات است که اجازه می‌دهد کسی مدعای در اختیار داشتن برجسب مطالعات فرهنگی را داشته باشد یا خیر. با این حال، دلالی وجود دارند که چنین امکان‌های متعهدانه‌ای برای به وجود آمدن یک «مطالعات فرهنگی ایرانی»، به تمامی تحقق نیافته‌اند.

هرچند اینجا مجالی برای بحث جامع درباره‌ی مصائب و مشکلات مطالعات فرهنگی در ایران ندارم، با این حال ملاحظات را درباره این مبحث پیش می‌کشم؛ یکی از قابل توجه‌ترین ویژگی‌های تلاش به منظور مشق مطالعات فرهنگی در ایران، تسلط «بازنمایی» بر متن‌کار نوشته‌های مرتبط با مطالعات فرهنگی است. بازنمایی - و به خصوص پیگیری منطقی بازنمایی - بی‌تردید مهم است، با این حال به نظر می‌رسد که آن پروژه‌های پژوهشی، در حال گذار از توگو با برهه سپری شده خاصی از توسعه مطالعات فرهنگی بریتانیایی هستند. با این تأکید بر از حد بر مفهوم بازنمایی، جای تعجب نخواهد داشت که کسی در ایران نتواند تمایل به عادل گرفتن یا تقلیل دادن مطالعات فرهنگی به مطالعات رسانه‌ای را دریابد. می‌توان گفت یکی از دلایل تسلط بازنمایی، نفوذ متون مؤثر و بنیادگذار تفکر انتقادی معاصر در ایران است. در میان آنها، کتاب بابک احمدی است با عنوان *ساختار و تأویل متن* که تاکنون بارها تجدید چاپ شده است (نسخه‌ای که من از این کتاب در دست دارم مربوط به چاپ دوم است)، دیگر منبع مؤثر، *مجله/ارغنون* بود. چاپ ترجمه‌هایی از آثار اندیشه‌ی انتقادی معاصر (شامل متفکران فرانسوی چون بارت، بودریار و دیگران)، و همین‌طور کاربست برخی از این آرا در قلمرو فرهنگ عامه پسند و رسانه‌های عامه‌پسند (برای مثال نوشته‌های جان فیسک، جان استوری و شون کابیت)؛ مطالعات متن‌محور و بازنمایی را به خط مقدم آن دسته از کارهایی فرستاد که مدعی داشتن برجسب مطالعات فرهنگی در ایران شدند. با این وصف، جهت ارائه توضیح کامل این تحولات در مورد مطالعات فرهنگی،

و ورود ایده‌ها و نظریه‌ها از خارج از ایران به علوم اجتماعی و حوزه‌های فکری گسترده‌تر، بایستی ترجمه و سیاست ترجمه در ایران مورد توجه قرار گیرد.

بر اساس این ملاحظات می‌توانیم نشان دهیم که در مقام مثال، برخی تفاوت‌ها میان مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن و نوشته‌های مرتبط با مطالعات فرهنگی در ایران وجود دارد. می‌خواهم بگویم درحالی‌که مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن توجه را از متن به زمینه معطوف نمود، تمایل و علاقه اصلی به متن در ایران پابرجا ماند. درحالی‌که در ایران دل‌بستگی به معنا و بازنمایی به قوت خود باقی است، مطالعات فرهنگی و-آمریکن متوجه امور غیربازنمایانه و حسانی^۱ شد. در ایران، علاقه به انسان و مسائل مربوط به انسان باقی است، در مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن، مطالعات فرهنگی به طایفه مسائل غیر از آنچه مستقیماً راجع به انسان است حرکت کرد. درحالی‌که دل‌بستگی به فرهنگ در ایران همچنان پابرجاست، مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن به فراوانی فرهنگ پیشرفته است. درحالی‌که در ایران همچنان به معنی و فحوا توجه می‌شود، مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن بازگشتی به هستی‌شناسی ماتریالیستی (نو ماتریالیسم)، داشته است. درحالی‌که توجهات در ایران همچنان به مباحث زبان / گفتمان در سطح فرهنگ ملی است، مطالعات فرهنگی انگلو-آمریکن به جانب سطوح زیست‌محیطی، زمین‌شناختی و زیست‌شناختی (برای مثال بحث آنتروپوسن^۲)، حرکت کرده است. حرکت به فراسوی، به مثابه انجام دادن پروبلماتیک‌های مطالعات فرهنگی نیست، بلکه [این سطوح جدید بحث را اهداف و مقاصد کردار مطالعات فرهنگی تلاقی می‌یابند.

آنچه به خصوص در مورد ایران فراوان است، علاقه دائمی و بی‌وقفه به مقوله فرهنگ است. این علایق، حوزه‌های گوناگون فکری، دانشگاهی-رشته‌ای، نهادی و

حکومتی را درمی‌نوردند. این مسئله مهم و قابل توجهی است و می‌تواند کلید فهم بزرگه حاضر به حساب آید. در فضایی که به لحاظ ساختاری ویژگی آن فروبستگی و نداشتن امکان عمل در سیاست است، دل مشغولی با بازنمایی، دلالت، معنا و متون فرهنگ‌عامه در مقایسه با پیوند مستقیم و صریح با «امر سیاسی»، می‌تواند مزیت داشته باشد. به همین سیاق، این ویژگی، فرهنگ را به ابزاری نه فقط در قلمرو دانشگاهی، بلکه در سایر قلمروها فرومی‌کاهد. به یک شکل، در عرصه دانشگاهی با اشتغال خاطر به بحث «مطالعه سیاست‌های فرهنگی» یا «امور فرهنگی» نمودار می‌شود. گرچه در همان اثنا جنگ و جدل‌های دانشگاهی ذیل مدعای کار مطالعات فرهنگی کردن به جاد می‌آید. در عرصه حکومتی و اجرایی، جملگی مفاهیم مهندسی فرهنگی، مدیریت فرهنگی و فرهنگ‌سازی؛ ما را به جایی فراسوی مفهوم فوکویی «حکومت‌مندی»^۱ می‌رساند.

مایلم یادداشت‌م را با اشاره به این مسئله پایان‌برم که هیچ‌یک از این ارزیابی‌های صورت گرفته در این یادداشت، نباید این گونه معنا شوند که ما نمی‌توانیم در ایران فضایی برای شکل‌گیری مطالعات فرهنگی ایجاد داشته باشیم که در تعامل با مباحث دیگر مطالعات فرهنگی‌هایی باشد که در دهه‌های درخشان واقع شده‌اند. نظر من بر این است که یک مانع ساختاری اصلی، انزوای محققان ایرانی است. محققان ایرانی عموماً چندان اهل سفر کردن نیستند و دست به انتشار در خارج از ایران و یا به زبانی دیگر نمی‌زنند. می‌دانم که منابع محدود هستند؛ با این حال یک راه‌انداز برای گفت‌وگو با محققان در خارج از ایران، تدارک و تولید مجلاتی است که تنها برای مصارف و نیازهای داخلی مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، بلکه مخاطبان خارج از ایران را هدف‌گذاری می‌کنند. برای من چندان روشن نیست که چرا ما مجله‌ای به انگلیسی با عنوان «مجله ایرانی مطالعات فرهنگی» یا «مجله ایرانی ارتباطات و

_____ تأملاتی در باب امکان‌پذیری مطالعات فرهنگی ایرانی / ۱۳

مطالعات فرهنگی «نداریم. حتی اگر چنین مجله‌ای در طول سال یک یا دو شماره به انگلیسی منتشر کند، منجر به پیشرفت تعاملات و پیوندهای پژوهش‌ها و محققان خارج از ایران با آنهایی خواهد شد که داخل ایران کار و فعالیت می‌کنند. خارج از ایران، علاقه بسیاری جهت پژوهش در حوزه مطالعات فرهنگی و ارتباطات در ایران وجود دارد. امیدوارم توضیحات من به چشم اعلام دعوتی برای گام برداشتن در این مسیر دیده شود.

مهدی سمتی

استاد ارتباطات دانشگاه الینوی شمالی